

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها^۱

امامعلی شعبانی،* علی زارعی**

چکیده

فرهنگ سیاسی ایران در سده‌های میانه، انتساب خونی به ایران باستان و چهره‌های اسطوره‌ای - تاریخی آن را یکی از شرایط و ملزومات اساسی کسب مشروعیت، قدرت، و از همه مهمتر تداوم آن می‌دانسته است؛ فقدان آن نیز متقابلاً از آسیب‌ها و خطرات جدی هر حکومتی محسوب می‌گردید. لذا بخشی از دغدغه‌ها، توان ذهنی و در نتیجه اهتمام خاص حاکمان و متفکران پیرامونشان، به سیاست جعل نسب و تبلیغ این امر اختصاص داشت. مساعی آنان اگرچه با تردیدهای جدی روبه‌رو می‌شد، لیکن تداوم این مقوله در تمام این سده‌ها و پیگیری مجدانه، خود بیانگر اثربخشی و تأثیرگذاری آن بر افکار عمومی این عصر است.

در همین راستا پرسش‌های اساسی در ذهن هر محقق نقش می‌بندد و آن این که علل و انگیزه‌ی حکومت‌ها از جعل نسب در دوره‌ی مورد اشاره چه بوده و دیگر این که چرا چهره‌های اسطوره‌ای - تاریخی به عنوان مرجع تباری مطرح می‌شوند؟ دستاوردهای پژوهش نیز مشخص می‌کند حکومت‌های این دوره در راستای کسب مشروعیت، مقابله با تحقیرها، توازن تباری با دیگر رقبا و نیز در پرتو بینش تاریخی جامعه ایرانی، سیاست تبارسازی را در سرلوحه اقدامات خود قرار دادند.

واژه‌های کلیدی: نسب، تبارسازی، زمینه‌ها، عرصه‌ها، تاریخ ایران، سده‌های میانه.

۱. مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۹۲/۴۶ معاونت پژوهشی دانشگاه اراک.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. (shabani.2009@gmail.com)

** دانشجوی کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اراک. (ali.zareei@mailfa.org)

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۲ - تاریخ تأیید: ۹۲/۶/۲۶

مقدمه

تاریخ تحولات سیاسی ایران در دوره‌ی میانه‌ی اسلامی، حکایت از این واقعیت انکارناپذیر دارد که نسب‌سازی، تبارسازی، پیشینه‌سازی و واژه‌هایی از این دست به سنتی رایج و همه‌گیر در میان حکومت‌های ایرانی و بازیگران سیاسی آن تبدیل شده بود. لذا بی دلیل نیست که صفحات نخستین تاریخ این سلسله‌ها با عباراتی در خصوص پیشینه و نسب^۱ آغاز می‌شود که این امر خود انعکاسی از اهمیت این مقوله در سرنوشت سیاسی آنان می‌باشد. موضوع نسب و گذشته‌ی حکومت‌ها و بنیانگذاران آن از چنان ضرورت و اهمیتی برخوردار بوده که بخشی از توان ذهنی و سرمایه‌گذاری‌های تبلیغی آنان را به خود اختصاص داده است. در این راستا، به خدمت گرفتن اهل قلم و تبلیغ - جهت جعل، ترویج و تفسیر این موضوع - در نهایت اهتمام و توجه قرار داشته است.

از سوی دیگر، فرهنگ سیاسی ایران به‌ویژه در مقطع مورد اشاره، مساله اصالت «تخمه و نژاد»^۲ و از همه مهم‌تر، انتساب خونی به ایران باستان و چهره‌های اسطوره‌ای - تاریخی آن، یکی از شرایط و ملزومات اساسی کسب مشروعیت، قدرت و از همه مهم‌تر تداوم آن می‌دانست؛ فقدان آن نیز متقابلاً از آسیب‌ها و خطرات جدی هر حکومتی محسوب می‌شد. به همین علت، تفسیر رفتار سیاسی سلاطین و حاکمان این دوره - حتی از نوع ترک - در سیاست تبارسازی، چندان دشوار نیست. آنان به خوبی دریافته بودند که اگر چه شمشیر فتح می‌کند و حکومت تاسیس می‌کند، لیکن این «مشروعیت» است که به تاج و تخت آنان قوام و دوام می‌بخشد.

با توجه به نکات فوق، می‌توان به اهمیت مساله‌ی تبار^۳ در تاریخ ایران دوره میانه‌ی اسلامی پی‌برد. حال در این راستا، سوالات چندی در ذهن هر محقق نقش می‌بندد و آن این که علل و انگیزه‌ی حکومت‌ها از جعل نسب در دوره‌ی مورد اشاره چه بوده است؟ راهکارها و اقدامات سلاطین و صاحبان قدرت در سیاست نسب‌سازی و تبلیغ این امر

۱. «نسب» در فرهنگ لغات به مفهوم نژاد، خاندان، اصل، نسل و گوهر به کار رفته است - لغت نامه دهخدا؛ فرهنگ معین.

۲. «نژاد» در فرهنگ لغات به مفهوم اصیل و نجیب استعمال شده است - فرهنگ معین.

۳. واژه «تبار» در ترادف با «نژاد» و «نسب» به معنی اصل به کار رفته است - فرهنگ معین.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۲۳

کدام است؟ در نهایت این که علت انتساب به گذشته و عطف توجه به چهره‌های اسطوره‌ای - تاریخی ایران چیست؟

در خصوص پرسش‌های مطروحه می‌توان فرضیاتی مطرح ساخت؛ در درجه‌ی نخست، حکومت‌های ایرانی و متفکران پیرامونشان با وقوف بر بینش سیاسی جامعه ایرانی، به اهمیت مساله پیشینه و نسب در فرآیند کسب و تداوم قدرت سیاسی و نیز فائق آمدن بر چالش‌های پیش رو، به خوبی واقف بودند. لذا بخشی از سیاست تبلیغی آنان، به جعل نسب و سود جستن از همه ابزارهای لازم در این خصوص معطوف شد. همچنین مساعی آنان نیز اگر چه با تردیدهای جدی و از سوی رقبا و مخالفینشان مواجه می‌شد، لیکن تداوم این سیاست در اکثر حکومت‌های این دوره و پیگیری مجدانه‌ی آن، خود بیانگر اثربخشی و تاثیرگذاری بر افکار عمومی و در راستای کسب مشروعیت بوده است.

به لحاظ پیشینه پژوهش باید خاطر نشان کرد، که به‌رغم اهمیت موضوع و تاثیر آن بر عرصه‌های سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران سده‌های میانه اسلامی، تا کنون به عنوان پژوهشی مستقل و با رهیافتی تحلیلی مورد کنکاش و بررسی محققان و پژوهشگران حوزه‌ی تاریخ ایران قرار نگرفته است؛ که خود می‌تواند بر جنبه ابتکاری و نوآورانه پژوهش دلالت داشته باشد. لذا سعی پژوهش حاضر بر کالبدشکافی دقیق مسأله با تاکید بر دلایل و زمینه‌ها و با استفاده از متون و منابع موثق، به روش توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

الف. نسب حکومت‌ها در روایت‌های تاریخی

طاهریان: در خصوص نسب طاهریان و پیشینه آنان در منابع تاریخی، با سه روایت روبه‌رو هستیم. در برخی از این منابع، نسب طاهریان به رستم دستان، پهلوان اسطوره‌ای ایران، می‌رسد؛^۱ به همین علت در بعضی از منابع آنان را «رستمی» خوانده‌اند.^۲ لیکن تواریخ عمومی دیگری، نسب طاهریان را از رستم تا منوچهر - پسر ایرج و نوه‌ی فریدون - تعقیب کرده و وی را به عنوان نیای آنان معرفی می‌کنند.^۳ برخی از متون و منابع تاریخی نیز به

۱. مسعودی، (بی‌تا)، *التنبیه و الاشراف*، القاهرة: دارالاصاوی، ص ۳۰۰.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، (۱۳۷۱)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر، ص ۴۹۷.

۳. جوزجانی، (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ص ۱۹۰.

اشتباه از طاهریان به عنوان عرب (خزاعی) یاد کرده‌اند؛ علت این اشتباه تاریخی نیز به موالی بودن جد آنان یعنی زریق، در نزد قبیله‌ی خزاعه باز می‌گردد.^۲

صفاریان: در خصوص نسب صفاریان تا قبل از حکومت یعقوب لیث صفاری (۲۶۵-۲۴۷) منابع تاریخی به اتفاق سکوت کردند و اطلاعاتی به ما ارائه نمی‌دهند. بعدها شاهد هستیم که در برخی منابع این دوره، و در راس آنان تاریخ نوشته‌های مربوط به سیستان، نسب رویگرزادگان صفاری به ساسانیان و پادشاهانی مانند خسرو پرویز،^۳ خسرو انوشیروان و در نهایت به جمشید، کیومرث، نوح و طهمورث دیوبند رسانده شده است.^۴ تاریخ سیستان به‌رغم وجود شکاف فاحش در سلسله‌ی نسبی صفاریان، یکی از منابعی است که نسب آنان را به «کیومرث» می‌رساند.^۵ بعدها/احیاءالملوک با اندکی تغییر، نسب‌نامه‌ی کامل‌تری از صفاریان ارائه داده و ضمناً نسب آنان را به نوح رسانده است.^۶ علاوه بر منابع تاریخ محلی، تواریخ منظوم مربوط به سیستان و در راس آنان شجره‌الملوک نیز بر انتساب صفاریان و شخص یعقوب لیث به ساسانیان به لحاظ خونی تأکید دارند:

نشینم به تخت نیاکان به داد که دارم ز ساسان بهم نژاد

۱. این احتمال نیز وجود دارد که اشتباه تاریخی مذکور از سوی خود طاهریان دامن زده می‌شد تا در سیر ارتقاییشان در دستگاه عرب عباسی مفید واقع شود. جالب اینجاست که این انتساب مورد ستایش شعرای شاخص عرب از جمله دعبل خزاعی بوده و حتی قتل امین توسط طاهر را نیز از منظر اشتراک نژادی مورد ستایش قرار دادند. از سوی دیگر قبیله‌ی خزاعه نیز از این انتساب، اعتبار می‌گرفتند؛ نک: امیر اکبری، (۱۳۸۴)، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، تهران: سمت، ص ۶۵؛ باسورث، ک. ا. (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۲. نک: نرشخی، (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، تهران: توس، ص ۲۹۰؛ گردیزی، (۱۳۶۳)، زین‌الآخبار، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۸۰؛ سعید نفیسی، (۱۳۸۶)، تاریخ خاندان طاهری، تهران: اساطیر، صص ۴۲-۴۱.
۳. احیاءالملوک در توجیه انتساب صفاریان به ساسانیان چنین آورده است که به هنگام تهاجم اعراب به ایران، شاهزادگان ساسانی به بم و آنگاه به سیستان مهاجرت کردند و در نتیجه یعقوب لیث صفاری از آن خاندان است؛ سیستانی، (۱۳۸۳)، احیاءالملوک، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۵۵.
۴. نک: احیاءالملوک، صص ۲۰-۲۱؛ ملک الشعراء بهار (به کوشش)، (۱۳۶۶)، تاریخ سیستان، تهران: پدیده خاور، صص ۲۰۲-۲۰۰؛ منصور صفت گل (به کوشش)، (۱۳۸۶)، شجره‌الملوک، تهران: میراث مکتوب، صص ۴۹، ۵۳؛ باستانی پاریزی، (۱۳۷۷)، یعقوب لیث، تهران: علم، ص ۱۳۶.
۵. تاریخ سیستان، صص ۲۰۲-۲۰۰.
۶. احیاءالملوک، صص ۲۰-۲۱.

... ز نام نژادش نشان یافتند دلیران برش تیز بشتافتند^۱

اگر چه به نظر می‌رسد این پیشینه بر طمطراق، جعلی و غیر واقعی بوده و پس از رسیدن یعقوب به امارت و سلطنت بر سر زبان‌ها افتاده؛ لیکن ایران دوستی صفاریان، به‌ویژه شخص یعقوب و پایبندی او به اخلاق و آیین ایرانی و توجه او در برافراشتن درفش استقلال ایران - در کنار دلاوری و دادگری - می‌توانسته در پذیرش این نسب ساختگی و در بخشی از جامعه‌ی ایرانی موثر باشد.

سامانیان: پیشینه‌های متفاوتی از سامانیان در منابع تاریخی ذکر شده است. تعدادی از متون تاریخی، نسب آنان را با هشت پشت به خاندان اشرافی بهرام چوبین - سپهسالار مشهور ایرانی عصر ساسانیان - می‌رسانند. برخی دیگر نیز شاهنشاه مشهور ساسانی بهرام پنجم یا گور را به عنوان جد اعلای آنان معرفی می‌کنند.^۲ ظاهراً روایت نخستین، بیشتر مورد رجوع بوده است؛ چنانچه غالب منابع معتبر این دوره، بدان اشاره دارند. به عنوان نمونه، می‌توان به مولف زین‌الخبار - هم عصر با سامانیان - که کامل‌ترین نسب‌نامه از سامانیان را ارائه داده است، اشاره کرد. گردیزی در این کتاب، سامانیان را از فرزندان بهرام چوبین دانسته و سپس سلسله نسب آنان را تا کیومرث تعقیب می‌کند.^۳ منابع بعدی تاریخی البته با رسم‌الخطها و قرائت‌هایی متفاوت از سلسله نسب سامانیان، بر این انتساب صحه می‌گذارند.^۴ حتی جالب اینجاست که منابعی چون *الانساب* با ذکر کلمه‌ی «السامانی» پس از نام «بهرام چوبین»، بر این مساله تاکید بیشتری می‌کنند: «بهرام چوبین السامانی».^۵

روایت دیگری از تبار سامانیان، آنان را به «بهرام گور» می‌رساند. در این خصوص می‌توان به مقدسی اشاره کرد. وی که خود در عصر سامانی می‌زیسته و به حمایت از آنان شهرت داشته، بر این اعتقاد است که: «...أصلهم يرجع الی بهرام جور»^۶ همچنین یاقوت

۱. شجرة الملوك، ص ۵۳.

۲. تاریخ بخارا، ص ۸۲؛ ابوعلی بلعمی، (۱۳۷۲)، تاریخ‌نامه طبری، ج ۳، تهران: البرز، ص ۱۹؛ اصطخری، (۱۳۶۸)، مسالك و ممالك، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۲۲۵، ۱۳۰؛ ابوریحان بیرونی، (۱۳۵۲)، ترجمه آثار الباقیه، تهران: ابن سینا، ص ۶۳.

۳. زین‌الخبار، صص ۳۲۲-۳۲۰.

۴. مستوفی، (۱۳۸۷)، تاریخ‌گزیده، تهران: امیرکبیر، ص ۳۷۶.

۵. سمعانی، (۱۳۸۲/۱۹۶۲)، *الانساب*، ج ۷، حیدرآباد: مجلس دائرةالمعارف العثمانیه، صص ۲۵-۲۴.

۶. مقدسی، (۱۴۱۱/۱۹۹۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، قاهره: مکتبه مدبولی، ص ۳۳۸.

حموی،^۱ ابن جوزی^۲ و ابن خلدون نیز این انتساب را تایید و سامانیان را از «اکاسره» و از فرزندان بهرام گور خوانده‌اند.^۳

به‌رغم وجود تردیدهای جدی، برخی از پژوهشگران معاصر با توجه به نجیب‌زادگی سامانیان، قرائن ظاهری و اشاره منابع تاریخی، بر این باورند که انتسابشان به بهرام چوبین، مجعول نبوده است. آنان سلسله نسبشان را تا بهرام چوبین صحیح دانسته و صرفاً حلقه‌های بین بهرام چوبین تا کیومرث را محل تردید، و احتمالاً برخاسته از سیاست تبارسازی در دوره بهرام چوبین دانسته‌اند.^۴ انتخاب چهره‌هایی چون بهرام چوبین به عنوان جد اعلا و مرجع تباری توسط سامانیان، با توجه به سابقه‌ی حکمرانی او در منطقه‌ی ماوراءالنهر، روحیه سلحشوری، شجاعت و چهره مردمی وی می‌توانست تداعی مناسبی برای آنان و حکومتشان در اذهان عمومی بر جای گذاشته و دعاوی‌اشان را قابل قبول‌تر سازد. همچنین انتساب به شخصیتی چون بهرام گور نیز با توجه به چهره‌ی مثبت او در عرصه‌های سیاسی - نظامی، نیز می‌توانست شبیه‌سازی کارآمدی جهت مشروعیت‌سازی هرچه بیشتر و در نتیجه تقویت و تداوم مستحکم‌تر حکومت سامانیان و از بطن کشاکش‌های سیاسی قرن چهارم باشد.^۵ در خاتمه این بحث، ذکر نکته‌ای ضروری می‌نماید و آن این‌که، در ایرانی بودن سامانیان هیچ تردیدی وجود ندارد؛ مع‌الوصف ظاهراً برخی از شوونیست‌های پان‌ترکیزم آنان را برخلاف همه‌ی اسناد تاریخی موثق، از نژاد «ترک» قلمداد کرده‌اند. این مساله ظاهراً از اشتباه در فهم یکی از جملات مقدسی (جیش من الدیلم و الاخر من ترک سامان) و عطف بیان «ترک» به واژه «سامان» ایجاد شده است.^۶

۱. یاقوت حموی، (۱۹۹۵)، معجم البلدان، ج ۳، بیروت: دارصادر، ص ۱۷۳.

۲. ابن الجوزی، (۱۴۱۲/۱۹۹۲)، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ج ۱۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۳۳۱.

۳. ابن خلدون، (۱۴۰۸/۱۹۸۸)، العبر فی دیوان المبتدا والخیر، ج ۳، بیروت: دارالفکر، ص ۴۸۹.

۴. عزیزالله بیات، (۱۳۷۰)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۵. جواد هروی، (۱۳۸۰)، تاریخ سامانیان، تهران: امیرکبیر، صص ۱۲۲-۱۲۰؛ محمدرضا ناجی، (۱۳۸۶)، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: امیرکبیر، ص ۲۹.

۶. نک: احسن التقاسیم، ص ۳۵۸؛ مقدسی، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ج ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ص ۵۲۴ پاورقی مترجم؛ ریچارد فرای، (۱۳۸۷)، «سامانیان»، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۱۱۹.

آل‌زیار: در خصوص آل‌زیار، بیرونی مدعی است که آنان به لحاظ تبار از طرف پدری، به وردانشاه - حاکم جیل - و از طرف مادری، به ملوک جبال که به سپهبدی طبرستان و شاهی فرجواجر ملقب‌اند، می‌رسند. وی در نهایت آنان را از تبار ساسانیان دانسته و بر چنین شجره‌نامه‌ای اعتقاد دارد: «دایی شمس المعالی، رستم بن شروین بن رستم... بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد است که پدر انوشیروان بود»^۱ عنصرالمعالی کیکاوس، بر این نوشته بیرونی صحه گذاشته و در خطاب به پسرش گیلانشاه می‌نویسد: «جده تو، مادرم دختر ملک‌زاده مرزبان بن رستم بن شروین بود... سیزدهم پدرش کابوس بن قباد بود»^۲. ظاهراً خصلت‌ها و اقدامات سلاطینی چون مرداوید، از جمله دلیری و شجاعت، احیای شاهنشاهی ساسانی و آداب و رسوم کهن ایرانی و نیز ستیز آنان با نماد خلافت اسلامی - عربی می‌توانست در پذیرش این نسب در منظر عمومی موثر واقع شود.

آل بویه: تاریخ سیاسی بویه‌یان در خصوص نسب و تبار پر شبهه آنان، بسیار قابل توجه است. اگر چه عموم مورخان نسب آنان را به پادشاهان ساسانی رسانده‌اند،^۳ لیکن در این که نسبشان به کدام یک از پادشاهان این سلسله می‌رسد و نیز در حلقه‌های نسبی آنان اختلاف نظر جدی وجود دارد. در هر صورت شخصیت‌هایی چون بهرام‌گور، یزدگرد، شاپور ذی‌الاکتاف و اردشیر بابکان به عنوان جد و نیای آنان ذکر شده‌اند.^۴ سرگذشت خاندان بویه پیش از قرن چهارم هجری، به درستی روشن نیست؛ از این‌رو، در مورد نسب

۱. ترجمه آثار الباقیه، ص ۶۳.

۲. عنصرالمعالی، (۱۳۹۰)، قابوس‌نامه، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۴-۵.

۳. به‌رغم اتفاق نظر اکثر منابع تاریخی مبنی بر تعلق بویه‌یان به یکی از تیره‌های دیلم؛ مستوفی، (۱۳۸۷)، تاریخ‌گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ص ۴۰۹؛ میرخواند، (۱۳۸۰)، تاریخ روضه‌الصفاء، ج ۶، تهران: اساطیر، ص ۲۹۷۵؛ لیکن برخی بر این باورند که نسل ایشان در حقیقت به اعراب باز می‌گردد؛ شبانکاره‌ای، (۱۳۷۶)، مجمع‌الانساب، تهران: امیرکبیر، ص ۸۹.

۴. ملک الشعراء بهار (به کوشش)، (۱۳۸۳)، مجمل‌التواریخ و القصاص، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۹۱؛ ابن اثیر، (۱۳۵۲)، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۹، ترجمه ابوالقاسم حالت، ص ۲۹۰؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱۴، ص ۲۹۰؛ ابن خلکان، (۱۳۸۱)، منظرالانسان، ج ۱، ارومیه: دانشگاه ارومیه، ص ۱۴۰؛ ابن عبری، (۱۳۶۴)، تاریخ مختصر الدول، تهران: اطلاعات، ص ۲۲۶؛ در توجیه انتساب بویه‌یان به ساسانیان نیز چنین استدلال شده است که جمعی از شاهزادگان ساسانی از بیم تهاجم اعراب مسلمان به ناحیه دیلم پناهنده شدند؛ بدین ترتیب دیالمه از اعقاب این جماعت هستند؛ عباس پرویز، (بی‌تا)، دیالمه و غزنویان، تهران: شرکت سهامی چاپ، ص ۵۱.

آنان روایت‌های مختلفی ذکر شده است؛ گویا نخستین کسی که برای فرزندان بویه، نسب ساخت و خونشان را به خون سلاطین ساسانی و شخص بهرام گور پیوند زد، صابی؛ کاتب زبردست آل بویه، بود. گفته شده است که عضدالدوله (۳۷۲-۳۳۸) در جستجوی نسب خود برآمد^۱ و در این خصوص به مهلبی وزیر نامه نوشت. مهلبی نیز از سالخوردگان دیلم، موبدان و مردم تحقیق کرد؛ همه تأیید کردند که نسب بویه‌یان به ساسانیان می‌رسد. ظاهراً همین نوشته صابی است که ملاک نویسندگان بعدی قرار گرفته است.^۲

مورخانی چون مستوفی،^۳ شبانکاره‌ای^۴ و میرخواند^۵ با استناد به کتاب «التاجی» وی، نسب این خاندان را به بهرام گور رسانیدند؛ چنانچه مستوفی خود بدین امر تصریح دارد: «و صابی دبیر آورده است که بویه از تخم بهرام گور است».^۶ ابن اثیر در خصوص نسب بویه‌یان به بحثی مقایسه‌ای دست یازیده است؛ چنانچه می‌آورد: «ابونصرین ماکولا^۷ نسب خاندان بویه را به شاپور ذوالاکتاف می‌رساند و مسکویه، آل بویه را از نسل یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی می‌داند. ولی ما بیشتر به روایت ابن ماکولا اعتماد می‌کنیم، زیرا او دانشمند و امام و پیشوای ما در این علوم بود».^۸ وی علاوه بر تأکید در اشراف منبع خود در علم نسب، برای رفع هر گونه شبهه‌ای متذکر می‌گردد که «این تباری ریشه‌دار در میان ایرانیان شمرده می‌شود».^۹

غزنویان: غزنویان به رغم نژاد غیر ایرانی خود، صرفاً جهت کسب مشروعیت ملی و پیشبرد منافع و مطامع سیاسی، اقدام به جعل نسب نموده و خود را به گذشته‌ی ایرانیان پیوند زدند. انتساب به یزدگرد ساسانی و نیز به سادات، از مهم‌ترین مراجع تباری آنان در سیاست

۱. عجیب آن که ظاهراً بر حسب ضرورت روز و پس از حدود پنجاه سال از تاسیس این حکومت.

۲. علی اصغر فقیهی، (۱۳۶۵)، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، تهران: صبا، ص ۸۵.

۳. تاریخ گزیده، ص ۴۰۹.

۴. مجمع الانساب، ص ۸۸.

۵. تاریخ روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۹۷۵.

۶. تاریخ گزیده، ص ۴۰۹.

۷. ابن ماکولا بعد از بیرونی، از قدیمی‌ترین کسانی است که نسب آل بویه را به ساسانیان رسانیده است.

۸. علی اصغر فقیهی، (۱۳۶۵)، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، تهران: صبا، ص ۸۵.

۹. ابن اثیر، (۱۳۵۰)، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۳، ترجمه عباس خلیلی، ص ۲۹۰.

۹. همان، ج ۱۳، ص ۲۹۰.

نسب‌سازی بود. طبقات ناصری از قول «تاریخ مجدول» که در عهد غزنویان نگاشته شده، پیرامون ادعای تباری غزنویان در انتساب خود به ساسانیان و برای رفع هر گونه شبهه‌ای چنین توجیهی آورده است: «امیر سبکتگین از فرزندان یزدجرد شهریار بوده... در عهد خلافت امیرالمومنین عثمان... اتباع (و اشیاع) یزدجرد به ترکستان افتادند و با ایشان [ترکان] قرابتی کردند، و چون دو سه بطن بگذشت، ترک شدند... و الله اعلم بالصواب»^۱ در هر صورت، با توجه پیوستن آخرین شاهزادگان ساسانی به ترکان و پیوند خویشی با آنان موجب شد تا شاهان غزنوی خود را شایسته شکوه و جلالی بدانند که از رهگذر این انتساب برایشان فراهم می‌کردند.^۲

علاوه بر این، روایت شده است که شخص سلطان محمود خود را «سید» می‌خواند و این گونه سعی داشت خود را به خاندان پیامبر منسوب کند.^۳ در فلسفه این انتساب نیز می‌توان به تقدس مذهبی علویان و فواید سیاسی انتساب بدانان اشاره کرد. سلجوقیان: ترکان سلجوقی نیز همچون هم‌نژادان ترک غزنوی خود و در راستای کسب مشروعیت ملی، مقبولیت عمومی و پیشبرد اهداف سیاسی به تبارسازی دست یازیدند. آنان برخلاف اصل و نسب ترکی خود، چنین تبلیغ می‌کردند که در حقیقت ایرانی‌اند و پیشینه‌اشان به افراسیاب - پادشاه تورانی - می‌رسد.^۴ چنانچه تاریخ‌گزیده نسب سلجوق؛ جد طغرل را با سی و چهار پشت به افراسیاب می‌رساند.^۵ مزید بر این، تواریخ دیگری چون تاریخ الفی و تاریخ حبیب السیر نیز بر این پیشینه صحه می‌گذارند.^۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۲۶؛ همان، ج ۲، صص ۲۷۵-۲۷۶.
۲. باسورث، (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۳۸.
۳. اشیولر، (۱۳۶۴)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۴۶.
۴. ظاهراً این انتساب در فرهنگ سیاسی ایران بیفایده نبوده؛ چنانچه حسینی یکی از دلایل اقبال عمومی به ترکان خاتون پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی را در تبار و انتساب او به افراسیاب می‌داند؛ حسینی، (۱۳۸۰)، زبده التواریخ، ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی، تهران: شاهسون بغدادی، صص ۱۰۷-۱۰۶.
۵. تاریخ‌گزیده، ص ۴۲۶.
۶. تتوی - قزوینی، (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۱۹۶؛ خواندمیر، (۱۳۳۲)، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، تهران: خیام، ص ۴۷۹.

ب. چهره‌های اسطوره‌ای - باستانی و مرجعیت تباری

مطالعه و بررسی در فهرست مرجع تباری سلسله‌های سده‌های میانه تاریخ ایران، بیانگر این نکته است که تعداد معدودی از چهره‌های اسطوره‌ای - تاریخی ایران باستان، همواره و بطور مکرر مورد رجوع قرار گرفته‌اند. این نکته می‌تواند خود از معدود بودن چهره‌های تاریخ‌ساز در جغرافیای ایران و در باور عامیانه حکایت داشته باشد. علاوه بر این، از این واقعیت در فرهنگ سیاسی ایران پرده بردارد که حضور قهرمانان - با اقدامات و عملکردهای افتخارآفرین و سرنوشت‌ساز - در متن ذهنیات، اساطیر و افسانه‌ها، خود نشان از آرزومندی جامعه ایرانی بر تداوم موجودیت آنان دارد.

در تحلیلی دیگر نیز چنین می‌توان استنباط کرد، که برجسته‌سازی این چهره‌ها و سعی حکومت‌ها بر انتساب تباری بدانان، بیانگر آن است که قوم ایرانی همواره منتظر قهرمانی بوده که در نقش منجی برای او ظاهر شده، آرزوها و آرمان‌های او را بدو بازگرداند.^۱ صبغه سیاسی - نظامی این شخصیت‌ها نیز خود انعکاسی از نیاز اصلی جامعه ایرانی این دوره مبنی بر امنیت، کسب استقلال و احیای عظمت باستانی دارد. لذا انتساب و شبیه‌سازی به این شخصیت‌ها - بخصوص از عصر ساسانی و الگوهای شهریاری آن - از سوی حکومت‌ها خود می‌تواند در راستای کسب و تداوم مشروعیت، ارائه تصویری نیمه الهی - انسانی برخوردار از پشتوانه نیروهای مینوی در اذهان عمومی و در نتیجه تداوم قدرت و توفیقات حکومتی تحلیل و تفسیر شود. فرهنگ سیاسی بر این باور بود که نیاکان آنان دارای استعدادها و لیاقت‌هایی بودند که از طریق توارث به آنها رسیده است.^۲

گیومرث: درخصوص این چهره اسطوره‌ای برجسته تاریخ ایران در متون و منابع دینی و ملی، ویژگی‌ها و خصائل ممتازی برشمرده شده است که می‌تواند در رمزگشایی از چرایی مرجعیت تباری در نزد بسیاری از سلسله‌های سده‌های میانه تاریخ ایران، راهگشا باشد. از گیومرث در منابع دینی، اسطوره‌ای و نیز منابع ملی ایرانی به عنوان نخستین فرد بشر،^۳

۱. رضا شعبانی، (۱۳۸۶)، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس، ص ۲۵۸.

۲. به همین دلیل است که زمامداران، خود آگاهانه به جعل و نشر دعاوی پیرامون نسبشان اقدام می‌کردند.

۳. فرنیغ دادگی، بندهشن، (۱۳۸۰)، تهران: توس، فصل ۲۴، بند ۱؛ کریستن سن، (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، تهران: دنیای کتاب، ص ۱۱.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۳۱

نیکوکار و به عنوان یاری کننده اهورامزدا؛^۱ اولین پادشاه جهان،^۲ نخستین شاه ایرانیان،^۳ آدم ابوالبشر و نیای ایرانیان^۴ به احترام و افتخار یاد شده است. رستم: از چهره‌های بی‌نظیر عصر حماسی تاریخ ایران، که از او به بزرگترین و نام‌آورترین پهلوانان ایران یاد می‌شود. این پهلوان اسطوره‌ای تحولات بزرگی را در تاریخ این مرز و بوم رقم زده است. در هر صورت پهلوان معروف شاهنامه، نمادی از هویت جمعی ایرانیان، آرزوهای بزرگ آنان و سیاست شهریاری ایشان برای زیستن با قدرتی فراوان، دور از هر گزند داخلی و خارجی و نیز پاسداری از آزادگی ایرانی در برابر هرگونه اندیشه‌ی مهاجم است. به عبارت دیگر، رستم نماد قدرت، تاج‌بخشی، امنیت و آزادگی در منظر ایرانیان شناخته می‌شود.^۵

افراسیاب: یکی دیگر از چهره‌هایی که حکومت‌های میانه ایران - به خصوص حکومت‌های ترک - در راستای سیاست تبارسازی، خود را به وی منتسب می‌ساختند، «افراسیاب» است. در خصوص نسب این شخصیت اسطوره‌ای، غالب منابع او را به تور پسر فریدون، پادشاه اسطوره‌ای ایران، می‌رسانند که خود می‌تواند از ایرانی بودن وی حکایت نماید.^۶ حکومت دوازده ساله‌ی افراسیاب بر ایران، مصادف با حوادث سرنوشت‌سازی است که خود بخشی از افسانه‌های سنتی ایرانیان را به خود اختصاص داده است. از او به هراس‌انگیز، در

-
۱. فریدون فضیلت (به کوشش)، (۱۳۸۳)، دینکرد سوم، تهران: مهرآیین، فصل ۱۴۳، بند ۲؛ ابراهیم پورداود (به کوشش)، (۱۳۸۰)، یسنا ۲۶، تهران: اساطیر، بند ۳۳، ۱۴.
 ۲. فردوسی، (۱۳۷۳)، شاهنامه فردوسی، ج ۱، تهران: سخن، ص ۵۱؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱.
 ۳. یعقوبی، (۱۳۶۶)، تاریخ یعقوبی، ج ۱، تهران: علمی - فرهنگی، ص ۱۹۳؛ مسعودی، (۱۳۴۴)، مروج الذهب، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۱۵.
 ۴. طبری، (۱۳۶۸)، تاریخ طبری، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ص ۹؛ حمزه اصفهانی، (۱۳۶۷)، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ص ۶۲.
 ۵. شاهسون - عمویی، «اسطوره‌شناسی در ایران باستان»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۸، ۱۳۸۸، ص ۵؛ در دوره‌های متاخر تاریخ ایران نیز از رستم با القابی چون «هرکول ایرانی» یاد می‌شود که حکایت از زورمندی او دارد؛ نک: سایکس، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ج ۱، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون، ص ۱۷۶.
 ۶. نک: بندهشن، بخش ۲۰، ص ۱۵۰؛ تعالی، (۱۹۰۰)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، پاریس: بی‌نا، ص ۴۹.

طمع «فره کیانی»، خدای جنگ، بزرگترین خدای اقوام تورانی، از معروف‌ترین نمایندگان اقوام آریایی آن‌سوی جیحون و همواره به عنوان نماد پهلوانی و قدرت - همچون رستم - و دارای چهره‌ای مثبت در مبارزه با دشمنان ایران توصیف شده است.^۱

انتساب وی به تور، زندگی و حکومت او در آن‌سوی جیحون، موطن اصلی ترکان، به پایتختی کاشغر، و نیز شهرت او بعنوان یکی از نام‌آورترین پادشاهان تورانیان می‌تواند از عوامل مرجعیت تباری در نزد حکومت‌های ترک - به‌ویژه سلجوقیان و قراخانیان (آل افراسیاب) - در سیاست جعل نسب باشد.^۲

بهرام گور: یا بهرام پنجم دارای چهره‌ای ممتاز در تاریخ ایران است، که خود موجب شد تا حکومت‌های ایرانی پس اسلام، خود را بدو منتسب سازند و به عنوان مرجع تباری تبلیغ کنند. از وی به عنوان صاحب کمالاتی در ادب ایرانی و عربی، خردمندی، عقلانیت، زیبایی، شجاعت و دلیری، مجری بدون تبعیض قانون عدل و داد، مروج زراعت و کشاورزی، دانش و ادب و پیشه و هنر نام برده شده است.^۳ پیروزی او در نزاع با شیر و بر سر تصاحب تاج و تخت ساسانی و در ستیز با رقیبش خسرو^۴ حس تحسین برانگیزی را از وی، در اذهان ایرانیان بخشیده که در متون تاریخی و ادبی و نیز نقش و نگارهای هنری - معماری انعکاس یافته است. به باور سایکس علت احساسات و مهر و علاقه‌ی ایرانیان نسبت به بهرام گور از آن جهت است که وی همیشه نمونه کامل یک شکارچی باقی‌مانده است.^۵

۱. نک: پشت ۵، بندهای ۴۳-۴۱؛ احمد تفضلی، (۱۳۶۴)، مینوی خرد، تهران: توس، فصل ۲۷، بند ۴۴؛ آقسرای، (۱۳۶۲)، تاریخ سلاجقه، تهران: اساطیر، ص ۳۶۴؛ ژاله آموزگار، (۱۳۷۲)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت، صص ۶۲۲-۶۲۰.

۲. و. و. بارتولد، (۱۳۷۶)، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، تهران: توس، ص ۱۰۳؛ تاریخ غزنویان، ص ۳۵۲؛ البته در برخی منابع چهره‌ای منفی و به عنوان تبهکار، پیمان شکن، بیرحم و مظهر خشم و شهوت و دشمن ایران از افراسیاب تصویر شده است؛ نک: تاریخ سیستان، ص ۷؛ تاریخ گزیده، ص ۹۰؛ ابراهیم رنجبر، «افراسیاب، مظهر خشم و شهوت در شاهنامه»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، ش ۲۱، پاییز ۱۳۸۷، صص ۴۸-۴۹.

۳. ابوحنیفه دینوری، (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، تهران: نی، ص ۷۸؛ تاریخ ایران، ج ۱، ص ۵۹۵؛ البته در توصیفی دیگر، از وی به عنوان فردی اهل لهو و لعب و فردی بدون قدرت و اختیار که عملاً قدرت را به روحانیون و اشراف واگذار کرد؛ یاد می‌شود؛ نک: ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۷۷.

۴. نک: تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۲۰-۶۱۹.

۵. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۵۹۴.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۳۳

خسرو انوشیروان: خسرو اول، فرزند قباد و از مادری دهقان‌زاده است.^۱ در باب خصوصیات و شخصیت او، در روایات شرقی به صاحب شرف و بزرگواری و نمونه دادگستری و عدالت یاد شده است. مورخان عرب و ایرانی حکایات بسیاری را در وصف جد و جهد او برای حفظ عدل و داد در جامعه نقل کرده‌اند. مورخان شرقی نه فقط او را یکی از عادل‌ترین پادشاهان دانسته‌اند، بلکه او را نمونه‌ی جوانمردی و رحمت شمرده و راجع به جود و سخای او حکایات بسیاری آورده‌اند. دوره‌ی حکومت تقریباً پنجاه ساله (۵۷۹-۵۳۱ م) او، از مقاطع درخشان عصر ساسانی محسوب می‌شود که پس از یک دوره‌ی آشوب به وجود آمد. ایجاد صلح و آرامش و انجام اصلاحات در ابعاد و زمینه‌های مختلف، از ویژگی‌های این دوره است.^۲ لذا بی‌علت نیست که نولدکه، مستشرق معروف، او را از بزرگ‌ترین و بهترین پادشاهان ایران دانسته است.^۳ ویژگی‌های ممتاز فوق، بی‌تردید ما را در رمزگشایی از علت مرجعیت تباری ایشان در نزد سلسله‌های دوره اسلامی ایران رهنمون خواهد شد.

بهرام چوبین: ^۴ وهرام چوبین کارآمدترین سردار ایران عصر ساسانی، از خاندان مهران یکی از هفت خاندان ممتاز ساسانی بود که خود را به لحاظ نسب از تبار اشکانیان می‌دانست. برخی از منابع نیز او را از نسل آرش کمانگیر، تیرانداز مشهور اسطوره‌های ایرانی، دانستند.^۵ این سردار نامی، در عهد پادشاهی هرمزد چهارم و خسرو پرویز شورش کرد و

۱. انتساب دهقان‌زاده بودن مادر انوشیروان و انتساب او به فریدون، خود افسانه‌ای بیش نیست و نوعی نسب‌سازی ساختگی به شمار می‌رود که احتمالاً بعدها برای توجیه سلطنت وی جعل گردید. نک: اخبار الطوال، ص ۶۴.

۲. ایران در زمان ساسانیان، صص ۴۹۹-۴۹۸، ۴۸۴.

۳. تئودور نولدکه، (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۳۱۳؛ البته مورخان غربی - از جمله پروکوپیوس - از روی کینه، وی را پادشاهی ناآرام، فتنه انگیز، حيله گیر و مرموز توصیف کرده‌اند؛ نک: پروکوپيوس، (۱۳۸۲)، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۱۱؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۲.

۴. مرجعیت تباری مکرر شخصیت‌های عصر ساسانی خود بیانگر این واقعیت است که در سده‌های میانه ایران اسلامی، هنوز پیوند با ساسانیان می‌توانسته نوعی شرف و افتخار در اذهان عمومی جامعه‌ی آنروز ایجاد نماید؛ جعفریان، تاریخ ایران اسلامی از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، (۱۳۷۸)، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، صص ۱۲۴-۱۲۳.

۵. زین‌الخبار، ص ۹۰؛ در این انتساب شاید مهارت بهرام چوبین در تیراندازی بدون تاثیر نبوده است.

مدتی کوتاه بر تخت شاهی نشست. وی اگر چه از خاندان ساسانی نبود؛ لیکن نامش در فهرست شاهان ساسانی و به نام بهرام ششم ثبت شده است.^۱ سرگذشت، شخصیت و اقدامات بهرام چوبین که با حماسه و افسانه درهم آمیخته، در روایات ایرانی و تواریخ عربی شهرت بسیاری یافته است، که این امر موجب شد تا نام او تا قرن‌ها در میان ایرانیان زنده نگه داشته شود. از وی تصویری از یک انسان برخوردار از «فره‌ایزدی»، مدد گیرنده از «ماوراءالطبیعه»، ممتاز و متمایز از انسان‌های دیگر به لحاظ قدرت و وضعیت جسمانی، پهلوانی حماسه آفرین همچون رستم دستان، دارای ثبات اندیشه و عزم، مدبر، باهوش، بسیار مقاوم در برابر حوادث سهمگین، قهرمان ملی، دارای سرنوشتی عجیب با ملت خود و حتی گاهی بشریت و دارای اهداف بلند برای رستگاری جامعه ترسیم شده است.^۲

یزدگرد سوم: آخرین پادشاه ساسانی، که پس از یک دوره پرآشوب از تاریخ ایران، بر تخت سلطنت نشست و برای آخرین بار توانست کشور ایران را به صورت واحد درآورد.^۳ اضمحلال و سقوط سلسله‌ی درخشان ساسانی، اگر چه در دوره‌ی او به وقوع پیوست، لیکن برخی از مورخین بر این باورند که وی شاه لایقی بوده که سعی در مرمت خرابی‌ها داشته که البته جنگ با مسلمین به او مهلت نداد، که کاری از پیش ببرد.^۴ در هر صورت، او به عنوان مرجعی برای جاعلان نسب در دوره‌ی میانه‌ی اسلامی مطرح گردید و حتی بنا به برخی روایات نه چندان معتبر، دختر یزدگرد به نام شهربانو به عقد امام حسین علیه‌السلام درآمد و شیعیان ایرانی به این ترتیب، اولاد امام حسین علیه‌السلام را وارث خورنه یا فره‌ایزدی شاهنشاه ایران باستان می‌دانستند.^۵ از سوی دیگر و با توجه به این واقعیت تاریخی، که فرزندان او حدود پنجاه سال با کمک چینی‌ها در مناطقی چون طخارستان (شرق بلخ و در کنار رود جیحون) حکم راندند؛^۶ این مساله مورد بهره‌برداری حکومت‌هایی چون غزنویان، در راستای سیاست تبارسازی و انتساب به خاندان کهن ساسانی گردید.

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۸۰.

۲. همان، ص ۵۸۰؛ طاهری - مؤمنی ثانی، «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی داستان بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال پنجم، ش اول، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۸۵.

۳. ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۸.

۴. حسن پیرنیا، (۱۳۷۵)، تاریخ ایران باستان، ج ۴، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۸۱۴.

۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۵۹.

۶. نک: تاریخ ایران باستان، ج ۴، ص ۲۸۲۸-۲۸۲۸؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۲۹.

پ. دلایل و زمینه‌های نسب‌سازی

سیاست تبارسازی در ایران سده‌های میانه اسلامی، که به شدت از سوی حکومت‌های این مقطع تعقیب می‌شده، بی‌تردید خود در پرتو مجموعه زمینه‌ها و دلایلی صورت پذیرفت. این عوامل را می‌توان در کسب مشروعیت، فرار از تحقیر، تفاخرطلبی، ایجاد موازنه در مقابل دودمان‌های صاحب تبار، پیشینه تاریخی و در نهایت رسوخ بینش باستان‌گرایانه در فرهنگ سیاسی ایران این دوره جستجو کرد.

۱. کسب مشروعیت: مساله و یا به عبارتی دقیق‌تر، دغدغه «مشروعیت»^۱ به عنوان پیش شرط قدرت و توجیهی از حاکمیت، همواره به عنوان یکی از مباحث محوری در تاریخ سیاسی ایران مطرح بوده است. اعمال قدرت سیاسی و تمکین دیگران در برابر آن مستلزم پشتوانه معنایی بود که حق حکومت را برای حاکم و جهت توجیه مردم برای اطاعت مشخص کند.^۲ علت این امر نیز در این نکته نهفته بود، که مهم‌ترین آسیب سیاسی حکومت‌ها، فقدان مشروعیت و یا از دست رفتن آن شمرده می‌شد. هرگاه حکومتی لوازم و زمینه‌های مشروعیت بخشی خود را از دست می‌داد، هر گونه اقدام، تمرد و شورش سیاسی علیه آن مجاز و مباح می‌گردید. لذا دغدغه مشروعیت و روش‌های نهادینه کردن آن، حکومت‌ها را به ترفندهای متعددی وا می‌داشت. در همین راستا، آنان همواره سعی داشتند تا برای استمرار و دوام حاکمیت، حکومت خود را با انواعی از مشروعیت بیارایند و از همه امکانات موجود در جامعه که به نوعی با قدرت و سیاست مرتبط بود، در خدمت منافع قدرت سود جویند.^۳

مسئله «مشروعیت ملی» به عنوان یکی از پایه‌های اساسی حاکمیت در تاریخ میانه ایران - بخصوص در دوره حکومت‌های ترک و با توجه به بیگانگی آنان - امری حیاتی بوده است. علاوه بر این، حکومت‌ها گاهی از دیگر انواع مشروعیت نیز محروم می‌شدند؛

۱. قدرت در ذات خود متضمن نابرابری‌های انسانی و در راس آن نابرابری ناشی از قدرت و حاکمیت است که این امر خود از ضرورت «توجیه»، یعنی مشروعیت‌سازی و پیشگیری از شورش و عصیان حکایت دارد؛ نک: داود فیرحی، (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نی، صص ۲۱-۲۲.

۲. نک: بیتنام، (۱۳۸۲)، *مشروع سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی، یزد: دانشگاه یزد، ص ۱۶.

۳. همایون کاتوزیان، (۱۳۹۰)، «مشروعیت و جانشینی در تاریخ ایران»، ایران: جامعه کوتاه مدت، تهران: نی، صص ۵۴-۵۷.

مثلاً در چالش با دستگاه خلافت، مشروعیت مذهبی‌اشان از دست می‌رفت و یا دست کم تضعیف می‌شد. مزید بر این مشروعیت سیاسی آنان که در حقیقت، پرداخت ذهنی اندیشمندان دربارشان بود، نمی‌توانست همواره افکار عمومی را در خصوص مشروع بودن حکومتشان و اطاعت از آنان مجاب سازد. نتیجه آن‌که جعل نسب به عنوان یکی از ابزارها و عرصه‌های کارآمد و مؤثر مشروعیت‌سازی ملی در نظام فکری سده‌های میانه‌ی^۱ تاریخ ایران، از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است.^۲ نمونه‌های بسیار ثبت شده در متون تاریخی این دوره، خود از اهمیت مساله‌ی تبار در تاسیس حکومت‌ها و مشروعیت‌جویی موسسان هر سلسله حکایت دارد.

حکومت‌های ایرانی پس از حصول به قدرت سیاسی - و حتی پیشتر از آن - به دنبال ابزارهایی بودند تا مشروعیت خود را در جامعه و در مقابل گروه‌های رقیب نهادینه کنند و در این راستا «نسب» به عنوان منبع دائمی و پایان‌ناپذیر قدرت، در کنار دین، می‌توانست ابزار کارآمدی باشد.^۳ لذا تبلیغ ایرانی بودن و برخورداری از تمایلات عمیق میهن پرستانه در راستای جلب و هدایت افکار عمومی و در نتیجه کسب مشروعیت ملی، خود از مهم‌ترین عواملی بوده که موجب گردید تا سیاست تبارسازی به جد از سوی آنان تعقیب شود. سلاطین ایرانی با توجه به این نکته که در اندیشه سیاسی ایرانی، فره‌ایزدی از آن شاهان است؛ با تکیه بر نسب و نژاد و با بهره‌مندی از پشتیبانی الهی و فره‌ایزدی، به توجیه مشروعیت خود می‌پرداختند. این نکته، در آموزه‌های سیاسی دوره میانه بخوبی قابل استنباط است.^۴

۱. البته سیاست تبارسازی در جهت کسب مشروعیت نه صرفاً در این مقطع، بلکه در دوره‌های بعدی تاریخ ایران و در راس آن صفویه نیز مطرح بود؛ چنانچه مهم‌ترین و بنیادی‌ترین پایه مشروعیت حکومت صفوی در مسأله وراثت با ادعای انتساب به امام موسی کاظم^{علیه‌السلام} می‌باشد.

۲. مساله مشروعیت در تاریخ تحولات دوره میانه‌ی ایران از چنان جایگاه و اهمیتی برخوردار بوده که می‌بایست فراز و فرود حکومت‌ها در این دوره را در حقیقت جابجایی مشروعیت‌ها تفسیر کرد.

۳. البته بایستی معترف بود که فاصله گرفتن از روح اسلام به مرور زمان موجب تغییر در نگرش‌ها از حکومت، منبع قدرت و مشروعیت گردید؛ نک: حلبی، (۱۳۷۲)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، تهران: بهبهانی، صص ۱۲۱-۱۳۳.

۴. تقی رستم وندی، (۱۳۸۸)، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران: امیرکبیر، ص ۱۷۵.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۳۷

مبانی مشروعیت و چارچوب نظام سیاسی حکومت‌های سده‌های میانه ایران تلفیق و آمیزه‌ای از مولفه‌های الگوی مشروعیت باستانی ایران، به‌انضمام الگوی مشروعیت مبتنی بر آموزه‌های سیاسی اسلام بود. دلیل این امر، سعی متفکران سیاسی پیرامون حکومت‌ها بر ارائه الگوی واقع‌بینانه‌تر و باثبات‌تری از ساختار مشروعیت و پرهیز از زور عریان و خشونت‌آمیز برای اداره‌ی امور و جلب توجه افکار عمومی در راستای ثبات سیاسی نهفته بود. در این میان، اگر چه دین و مذهب، اساس و بنیاد مشروعیت حکومت‌ها را تشکیل می‌داد (مشروعیت مذهبی)؛ لیکن عواملی چون «نسب» نیز در مشروعیت بخشی به حکومت‌ها سهیم می‌شدند. لذا مسأله‌ی انتساب به یک پیشینه‌ی محکم تاریخی - یعنی پادشاهان و یا برجستگان عهد باستان - همواره برای دریافت یک مشروعیت ملی امر مرسوم بوده است.^۱

نیاز فرمانروایان به مقبولیت در نظر عامه و کسب وجهه و مشروعیت، جز با انتقال اعتقاد مربوط به تقدس فرمانروایان پیشین به فرمانروای جدید ممکن نمی‌شد. پیوستن نسب این فرمانروا به دودمان پیشین یا یکی از دودمان‌های مقبول و فرهمند گذشته، با توجه به این‌که از دیرباز نسب و خون از مجاری انتقال مشروعیت و فرمانروایی شناخته می‌شد؛ می‌توانست مؤثر واقع شود. بدین طریق، چنین القاء می‌شد که فرهایزدی اجداد و نیاکانشان از طریق نسب، بدانان انتقال می‌یابد و آنان در حقیقت، ادامه همان سلسله و سلاله با خصلت‌ها و ویژگی‌هایی فراتر از انسان‌های معمولی هستند.^۲

کتاب‌های اندیشه‌ایی این دوره، که انعکاسی از روح زمانه خود هستند؛ و پیونددهنده بین دانش سیاسی و مشروعیت بشمار می‌روند،^۳ بر اهمیت مسأله تبار در فرآیند قدرت سیاسی و کسب مشروعیت تأکید دارند. چنانچه عنصرالمعالی (قرن پنجم) خطاب به فرزندش می‌آورد: «چنان زندگانی کنی که سزای تخمه پاک تست که ترا ای پسر تخمه

۱. ذبیح الله صفا، (۱۳۳۹)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: ابن سینا ص ۹۶؛ یوسف رحیملو، «نگاهی به مسأله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۴-۳، ۱۳۶۹، ص ۵۹۴؛ از همین رو، استفاده از شجره‌ی نسب به عنوان ابزار مشروعیت بخشی یکی از موضوعات مهم در تاریخ نویسی ایرانی - بخصوص در سده‌های میانه - بوده است.

۲. «نگاهی به مسأله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران»، صص ۵۹۶، ۶۰۵.

۳. قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، ص ۲۱.

بزرگ و شریفست»^۱ و یا ماوردی (۳۶۴-۴۵۰) یکی از شرایط امامت را در «نسب» دانسته و این استدلال خود را نیز ریشه در نصوص دینی و اجماع می‌داند.^۲ غزالی (۴۵۰-۵۰۵) نیز یکی از سه شرط خلافت را در نسب می‌داند.^۳ امام فخر رازی (۶۰۶-۵۴۳) در ذکر ویژگی‌های سلاطین، یکی از شرایط قدرت‌گیری را در «نسب» می‌داند و در توجیه آن چنین می‌آورد: «نسب اصیل و بار والا موجب انجذاب خواطر و مهابت و وقار خواهد بود. بهتر است که طالب ملک از تباری بزرگ باشد».^۴ همچنین بعدها خواجه نصیر طوسی (۶۷۲-۵۹۸) چنین بینشی را در اخلاق ناصری انعکاس داده است: «از این خصال ابوت ضروری نباشد و اگر چه آن را تاثیری عظیم بود».^۵

حاصل سخن آن‌که فرهنگ و تفکر سیاسی روز در سده‌های میانه ایران، بر روحیه ملیت‌گرایی، تفاخر نسبی و تباری تاکید می‌کرده و نگاهی قدسی را در میان عامه مردم نسبت به حکومت‌ها، ایجاد می‌کرد.^۶ بنابراین، سیاست تبارسازی همراه با تمسک به جعل رویا و برای کسب مشروعیت، یکی از سیاست‌های محوری حکومت‌های ایرانی در طول تاریخ بوده است.

۲. تفاخرطلبی، فرار از تحقیر و ایجاد موازنه در مقابل دودمان‌های تبارمند: سیاست تبارسازی سلاله‌ها - در کنار الهی نمایاندن قدرت - از جهت مقابله با دعاوی تباری دودمان‌های بزرگ و از همه مهم‌تر، فرار و یا حداقل کاستن از استخفافی که پیرامون پیشینه حقیر و کتمان ناکردنی آن‌ها بر سر زبان‌ها جاری بود، نیز قابل تفسیر است. در هر صورت مسالهی پیشینه‌ی حکومت‌های این دوره، که گاه به حقارت و حتی به بیگانگی با این مرز و بوم می‌زد - آنهم در فضای سیاسی ایران آن روز که اصل و نسب را یک شرط اساسی برای کسب قدرت تلقی می‌کرد - یکی از دغدغه‌های اساسی آنان بوده است.

۱. قابوس‌نامه، ص ۴.

۲. ماوردی، (۱۳۸۳)، آیین حکمرانی، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۲۴.

۳. غزالی، (۱۳۸۶)، احیاء علوم دین، ج ۲، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۸۶.

۴. تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، ص ۳۳۸ به نقل از آداب الملوک فخر رازی، باب ۵۶.

۵. نصیرالدین طوسی، (بی تا)، اخلاق ناصری، تهران: علمیه اسلامی، ص ۲۵۹.

۶. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، صص ۹۸-۹۷.

به عنوان نمونه در خصوص صفاریان می‌توان به اصل و نسب پست گمنام‌زادگان صفاری رویگر فقیر و نیز پیشینه حقیرگونه و طعن‌آمیز آنان اشاره کرد،^۱ و یا این که طاهریان در اذهان عمومی به‌عنوان «فروست‌تر اولیاء و حشم» خلافت شهرت داشتند.^۲ همچنین انتسابشان به «موالی»، که تداعی‌گر سرنوشت شوم کسانی بود که از امکانات و امتیازات معمولی محروم بودند، عرصه هر گونه طعن و تحقیر را در حق آنان رایج می‌ساخت. نتیجه آن‌که، تازی پنداشتن طاهریان بر آنان گران آمده بود و نمی‌خواستند از ایرانی‌زادگی خود دست بشویند، به همین علت، نسب خود را به منوچهر رساندند.^۳ مزید بر این، «ابن بیت‌النار» یعنی زاده‌ی آتشکده خواندن آنان توسط اعراب^۴ و دون‌پایگی سیاسی آل طاهر به عنوان برکشیدگان آل عباس، این پیشینه طفیل‌مآبانه و حقیر‌موجبات‌شماتت بیشتر و در نتیجه، نگاه تحقیرآمیز نسبت به آنان را موجب شد.^۵ لذا سیاست حائز‌اهمیت آنان در جعل نسب و اعلان تفاخر در نسب و نیاکان به وضوح، حساسیت رایج پیرامون خاستگاه تباری آنان را به نمایش می‌گذارد.

پیشینه نزدیک آل بویه - خاندان فقیر و بی‌بضاعت - و سرگردانی‌های سه برادر در کسوت مزدوری و اشتغال به ماهیگیری و هیزم‌شکنی هم با حقارت و فرومایگی دودمانی پیوند داشت. احتمالاً پاکسازی اجباری سرداران بزرگ و یا جایگزین کردن غلام ترکان به جای سپاهیان دیلمی، انعکاسی از همین بینناکی فرزندان بویه از تحقیر و به علت تعدیل نگاه‌های تحقیرآمیز و شماتت‌گونه آنها و از منظر ملاحظات دودمانی قابل تفسیر است. حتی پیشنهاد و اصرار برخی از بزرگان این حکومت در همان آغاز، مبنی بر واگذاری ملک به علویان نیز از این منظر قابل توجیه است.^۶ لذا بی‌علت نیست که گفته می‌شود نسب شناسان به اشاره امیران بویهی نسب آنها را به بهرام گور ساسانی رسانده‌اند؛ تا بدین وسیله آنان را از ننگ گمنامی و زندگی فرومایه‌ای که پیش از دوران فرمانروایی داشته‌اند، برهاند.^۷

۱. نک: منظرالانسان، ج ۳، ص ۶۳۰.

۲. بیهقی، (۱۳۷۰)، تاریخ بیهقی، تهران: خواجه، ص ۱۴۰.

۳. البته علقه‌های ایران باستانی آنان نیز در این مساله بی‌تاثیر نبوده است.

۴. تاریخ ایران بعد از اسلام، صص ۴۹۷-۴۹۶.

۵. تاریخ خاندان طاهری، صص ۴۲-۴۱.

۶. نک: تجارب الامم، ج ۶، صص ۱۶۲-۱۳۰، ۱۵۱، ۱۶۱.

۷. احمدرضا خضری، (۱۳۸۸)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت، ص ۱۶۶.

سلاطین غزنوی و سلجوقی نیز به علت خاستگاه ترکی خود در معرض طعن و تحقیر قرار داشتند.^۱ تهاجمات متوالی آنان به مرزهای جهان اسلام، تداعی گر نامشان (ترک) به نامنی و غارتگری و مصداق یاجوج و ماجوج بود.^۲ علاوه بر این، وحشت و تنفر از ترکان در قالب احادیثی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله^۳ نوع دیگری از ناخشنودی عمومی را از تفوق و تسلط ترکان و در نتیجه، رسوخ بیش تحقیر را تداعی می کرد. موازی این تلقی تحقیرآمیز، حضور تعداد قابل توجهی از این ترکان به عنوان غلام و کنیز در دربار عباسیان و حکومت های ایرانی، بر این بیش و باور رایج تحقیرآمیز دامن می زد، که خود گواهی محکم است تا نشان دهد که در اذهان عمومی این اعصار تا چه میزان واژه «ترک» بر فضای آکنده از تعیش و نشاط نفسانی دلالت داشته است.^۴ بیش فوق به اشاعه عقایدی از این دست منجر شد که اساساً جوهر و ذات ترکان مناسب اموری مبتنی بر تدبیر، تدقیق و لاجرم ملکداری نمی باشد.^۵

بی تردید تلخی ها و تحقیرهایی که «سبکتگین دراز» به هنگام اسارت و بردگی تجربه کرده بود، در قالب حکایات و هن آمیز بر سر زبان ها جاری بود و موجبات آزار روانی و تحقیر سردمداران سلسله غزنوی را فراهم می ساخت. رواج همین خاطرات بود که خود دستاویزی محکم به فردوسی می دهد تا بعد از نقار و قهر با محمود - به هر دلیلی - بر او از منظر پیشینه و تبار بتازد:

چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود.^۶

۱. به نظر می رسد، مساله تحقیر در خصوص حکومت های ترکی مستقر در ایران به دلیل تفاوت های فاحش فرهنگی - تمدنی نمود بیشتری داشته است.

۲. نک: مقدسی، (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ج ۱، تهران: آگه، صص ۳۹۴-۳۹۳؛ همان، ج ۲، صص ۶۱۱، ۶۱۸-۶۱۹، ۶۱۵، ۶۱۱.

۳. برای نمونه ها نک: معجم البلدان، ج ۱، صص ۷۲۳-۷۲۲؛ مسعودی، (۱۳۷۰)، اخبار الزمان، ترجمه کریم زمانی، تهران: اطلاعات، صص ۸۸-۸۹.

۴. نک: قابوس نامه، صص ۱۱۵-۱۱۱.

۵. مصطفی ناصری راد، (۱۳۸۴)، باورهای سیاسی در تاریخ ایران، پایان نامه دکتری، به راهنمایی دکتر الهیار خلعتبری، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، صص ۲۹۰-۲۸۹.

۶. نظامی عروضی، (۱۳۸۵)، چهارمقاله، تهران: جامی، ص ۶۵.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۴۱

نتیجه آن که اهتمام به تبار در نزد سلاله‌های ترک، در واقع نوعی واکنش در قبال تحقیرهایی بود که به دلایل مختلف و گریز ناپذیری در اذهان عمومی شکل گرفته بود. در همین سمت و سوی، غزنویان جهت تحقیرزدایی بر انتساب تباری خود به یزدگرد سوم پافشاری می‌کردند و سلاجقه با تکیه بر افراسیاب از همان آغاز وصول به قدرت، بر «جوهر مطهر سلجوقی»^۱ صحنه می‌نهادند.

دعای تبارگرایانه حکومت‌ها، حاصل نوعی تقابل با دعای تباری دارالخلافه بغداد نیز بوده است. عباسیان با انتساب تباری به عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه و بالتبع پیوند خویشاوندی با خود آن حضرت، به عنوان برترین نماد اثبات مشروعیت، شایستگی و حقانیت خود را بدان توسل می‌جستند و دیگران را تحقیر و تخفیف می‌نمودند. این القانات و تبلیغات تباری در طول حکومت حدوداً پانصد ساله آنان، با تعابیر و عبارات مختلف در متون تاریخی ثبت شده است.^۲ لذا سلاله‌های حاکم بر ایران، هر یک به نوبه خود طعم تلخ تفرعن و تفاخر تباری دارالخلافه را به صرف انتساب تباری به پیامبر صلی‌الله‌علیه، چشیده بودند.^۳ کراهت خلفا از ایجاد وصلت با سلاله‌ها، به‌رغم خواهش و اصرار آنان، علاوه بر ملاحظات سیاسی تا حدی بازتاب تفرعن و تفاخری بود که آنان از جهت پیوند با پیامبر صلی‌الله‌علیه در خود حس می‌کردند. متقابلاً ایجاد وصلت نیز از سوی حکومت‌ها گویای ذهنیت حسرت بار و مغبون سلاله‌ها از منظر تمایز تباری با دارالخلافه قابل تفسیر است.^۴ در هر صورت، جای تردید نیست که طرح و نشر دعای تبارگرایانه از سوی سلاله‌ها و توسل به تبارهای شاهانه کهن، از جهت مقابله با غرور و تفرعن خلفای بغداد و دودمان حدوداً ده‌ها هزار نفره عباسی قابل تحلیل است.^۵

۱. منتجب‌الدین بدیع، (۱۳۸۴)، عتبه الکتبه، تصحیح اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، ص ۱۸.
۲. جهت نمونه‌ها نک: تاریخ طبری، ج ۱۱، صص ۴۸۰۸، ۴۶۲۱، ۴۶۱۸؛ ابن طقطقی، (۱۳۶۰)، تاریخ فخری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۹۱؛ آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۹۷۳.
۳. چنانچه یعقوب لیث در همهمه پیکار دیرالعاقول، مساعدت انبوهی از سپاهیان خویش را به علت قداست تباری خلیفه از دست داد؛ تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۴۵۰؛ سیاستنامه، (۱۳۳۴)، تصحیح محمد قزوینی، تهران: طهوری، صص ۱۴-۱۵.
۴. نک: بنداری اصفهانی، (۲۵۳۶)، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، صص ۲۶-۲۲.
۵. باورهای سیاسی در تاریخ ایران، ص ۳۰۳.

تأکید و توجه به تبارهای کهن و شاهانه از منظر تقابل با علویان - به عنوان یکی از کانون‌های مشروعیت بخشی - نیز ضروری می‌نمود. دعوی زمامداری علویان از منظر شایستگی تباری و از منظر انتساب به علی علیه‌السلام، دختر پیامبر خدا و در حقیقت حضرت ایشان، به طور مکرر، در منابع تاریخی و در مقاطع مختلف بیان شده است. علاوه بر این کثرت قیام‌های علویان، که همگی بر فضیلت و کرامت تباری خود تأکید داشتند، از نفوذ و اعتبار بلا تردید تبارمندان آل علی علیه‌السلام در عرصه سیاست و اجتماع و ارادت توده‌ها سخن می‌گوید.^۱ همچنین اقدام ناگزیر مامون در انتخاب امام رضا علیه‌السلام به ولایتعهدی، به روشنی از تمایل افکار عمومی مسلمانان به استقرار حکومتی از منظر شایستگی تباری، در این خاندان پرده برمی‌دارد.^۲ نتیجه آن که سلاله‌های حاکم بر ایران، هر یک به نوعی طعم تلخ اقتدار معنوی و جوش و خروش قدرت طلبانه آل علی علیه‌السلام را چشیده بودند و لاجرم آگاهانه یا ناآگاهانه تمام هم خود را مصروف این امر می‌کردند، که از طریق انتساب تباری با ایران باستان، برای خود، شان و اعتباری بر پا کنند و در صدد تقابل با تبارمندان علوی برآیند. به عنوان نمونه، بویه‌یان ضمن انصراف از واگذاری قدرت، در صدد مقابله تباری با آنان برآمدند. همچنین ضرورت مقابله تباری با علویان از سوی حکومت‌های ترک نیز گریزناپذیر بود. حضور پررنگ آنها تقریباً در تمامی مراسم رسمی و تخصیص زمین‌های اوقافی و شهریه و وصلت‌های افتخارآمیز حکومت‌ها با آنان، بر وجهه ممتاز علویان؛ بعنوان «گوهر مطهر وحی» و در عین حال از ضرورت مقابله تباری خبر می‌دهد.^۳ حتی اقدام محمد خوارزمشاه در برکشیدن یک علوی و پیشتر از آن تکیه کامل اسماعیلیان بر پیوند تباری به نسل مشترک علی علیه‌السلام و فاطمه سلام‌الله‌علیه خود از اعتبار و مجد تبارمندان علوی گواهی قاطعی بدست می‌دهد.^۴ از همه مهم‌تر، وجود منصب «نقابت» در بین علویان در مقطع مورد اشاره که برای حفظ این تبار صورت پذیرفت، می‌تواند بر اهمیت آن دلالت

۱. نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۱۳-۴۱۲، ۴۰۹-۴۰۷؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۳۲.

۲. تاریخ بیهقی، صص ۱۴۱-۱۴۲.

۳. نک: قزوینی رازی، (۱۳۵۸)، تقض، تحقیق جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، صص ۲۲۵-۲۲۳؛ کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد، (۱۳۷۳)، سلجوقیان و غز در کرمان، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: صفا، ص ۳۴۷.

۴. نک: موید ثابتی، (۱۳۴۶)، اسناد و نامه‌های تاریخی، تهران: طهوری، صص ۳۷-۳۳.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۴۳

نماید.^۱ نتیجه آن که با توجه به جایگاه ممتاز تباری علویان و نیز سعی آنان بر احراز قدرت، تردیدی باقی نمی‌ماند که نظام‌های سیاسی با اهتمام و توجه بر تبارهای کهن - خواسته یا ناخواسته - تعدیل و توازنی را با آنها جست و جو می‌کردند.

۳. بینش سیاسی - تاریخی ایرانیان: فرهنگ سیاسی ایران به موضوع اصالت نژادی اهمیت می‌داده و کسانی را سزاوار سروری می‌شمرده است، که از تخمه بزرگان و آزادگان باشد.^۲ اساساً در اندیشه ایرانشهری که به دوره اسلامی نیز انتقال یافت، یکی از سه شاخصه اصلی پادشاه - موهبتی الهی و نقطه پیوند سیاست با جامعه و گرانیگاه قدرت - و در نهایت تحقق جامعه آرمانی ایرانی، در «نژادگی» تعریف شده است.^۳ اصالت نسب و پاکی خون اهمیت بسیاری داشته که خود موجب می‌گردید تا در ضبط انساب افراد و خانواده‌ها و در حفظ حلقه خویشاوندی اهتمام بسیاری به کار رود - به همین علت برای اهتمام در پاکی نسب و خون که خود معیار ارتقا در جامعه و یکی از صفات بارز جامعه ایرانی محسوب می‌شد، ازدواج با محارم جایز شمرده می‌شد -^۴ لذا قاعده برخورداری سلطان از دودمانی شریف، نجیب و اصیل موجب شد تا سیاست تبارسازی در تمام تاریخ ایران، امری مرسوم و متداول شود.

ایرانیان بنا بر عادت، پیوستگی با خاندان‌های پادشاهی گذشته را شرط حکومت می‌دانستند.^۵ ظاهراً این مساله با توجه به رسوخ در جامعه ایرانی در طول تاریخ، خود معیاری برای پذیرش و یا عدم اقبال عمومی بوده است؛ چنانچه داریوش به پادشاهی پذیرفته نمی‌شود تا استدلال کند که از سلاله شاهان است و یا مدعیانی چون شهربراز که

۱. در این خصوص نک: شیرین بیانی، (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص ۶۴۷-۶۴۵.

۲. در تایید این امر که تبارمندی، اصالت تبار و نژاده بودن و یا نسب در کنار اولوهی بودن یکی از لوازمات اصلی حکومت در بینش سیاسی ایرانیان و از کهن‌ترین دوران بوده می‌توان به ماجرای کاوه آهنگر اشاره کرد. وی به‌رغم تقاضای انبوه هواداران و نقش اساسی در عصیان علیه ضحاک بیدادگر، از آنجایی که فاقد تباری شایسته بود، قدرت را به فریدون تبارمند واگذار کرد و خود به گمنامی خزید؛ فردوسی، ج ۱، صص ۵۰-۳۷؛ تاریخنامه طبری، صص ۱۰۰-۹۹.

۳. نک: دینکرد سوم، ص ۵۳؛ اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، صص ۱۸۴، ۱۴۶-۱۴۵.

۴. ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۳.

۵. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۶.

ادعای تاج و تخت داشتند - بعلت عدم نژاده بودن - مورد اقبال قرار نمی‌گیرند.^۱ رسوخ این بینش در فرهنگ سیاسی ایران، به دلایل و انگیزه‌های مختلف، موجب شد تا نه تنها حکومت‌های ملی، بلکه سلسله‌های محلی نیز خود را به دوره باستانی ایران و چهره‌های شاخص آن منتسب سازند. به طور مثال ملوک محلی باوندی و دابویی در شمال ایران، تبار خویش را به خاندان ساسانی،^۲ فریغونیان (گوزگانان) خود را به فریدون،^۳ میکالیان در خراسان خود را به بهرام گور،^۴ زیاریان، خوارزمشاهیان و شروانشاهان به ساسانیان،^۵ آل کاکویه به جمشید^۶ - و بعدها تیموریان به امام سجاد^{علیه‌السلام}، صفویان به امام کاظم^{علیه‌السلام} و قاجارها به چنگیز و سپس صفویه - منتسب می‌ساختند.^۷

جالب‌تر از همه آن که خود حکومت‌های باستانی ایران، که خود به عنوان مرجع تباری مورد رجوع حکومت‌های دوره میانه ایران بودند، نیز به سیاست تبارسازی روی می‌آوردند و پیشینه خود را به دوران کهن‌تر می‌رساندند. به طور مثال، کوروش خود را به آستیاگ، اسکندر به هخامنشیان، اشکانیان خود را به اردشیر دوم هخامنشی، ساسانیان خود را به کیانیان و حتی روحانیون ساسانی نسب خود را به منوچهر می‌رساندند.^۸ لذا بایستی اعتراف

۱. نظریه‌های نژادی تاریخ، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۲. ظهیرالدین مرعشی، (۱۳۶۸)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران: شرق، صص ۲۴، ۲۱.

۳. حدود العالم، صص ۳۰۲-۳۰۱.

۴. تاریخ بیهق، ص ۱۱۷.

۵. مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ترجمه آثار الباقیه، ص ۶۳.

۶. منشی کرمانی، (بی تا)، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، تصحیح میر جلال حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۵۷.

۷. نه تنها خاندان‌ها، حتی شخصیت‌ها و گاهی مردم یک شهر نیز برای خود پیشینه و تبار ممتازی را تبلیغ و ترویج می‌کردند؛ مثلا احمد بن سهل از کارگزاران برجسته سامانی خود را به یزدگرد (زین الاخبار، ص ۳۳۲) ابومسلم خراسانی به گودرز یا بزرگمهر (نک: دو قرن سکوت، صص ۱۳۸-۱۳۱، ۱۳۷) مردم اردستان اصفهان خود را به انوشیروان (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۶) منتسب می‌ساختند. این مساله در تاریخ معاصر ایران نیز مورد تعقیب صاحبان قدرت بوده است که خود حکایت از رسوخ این بینش سیاسی در اذهان جامعه ایرانی در طول تاریخ دارد؛ یعقوب لیت، صص ۱۳۷-۱۳۶. در ضمن ادبیات ایرانی نیز برای این بینش و به طور مکرر صحنه گذاشته است؛ چنانچه یغما جندقی آورده است که: بجز از تاک که شد محترم از حرمت / می‌زادگان را همه فخر و شرف از اجداد است؛ همان، ص ۱۳۷.

۸. «نگاهی به مساله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران»، صص ۶۰۲-۵۹۵.

کرد، که تبارسازی شیوه مشروعیت‌یابی کهنی در تاریخ ایران بود. این بینش سیاسی، عملاً به دوره اسلامی منتقل و در حقیقت تداوم یک میراث باستانی محسوب شد.^۱ در این راستا، حکومت‌های ایرانی سده‌های میانه اسلامی همگی نسب خود را به شاهان و پهلوانان قدیم رسانیدند؛ تا با همراهی در بینش سیاسی - تاریخی ایرانیان بتوانند نگاه احترام آمیز آنان را نسبت به حکومتشان موجب شوند. نتیجه بحث آن‌که، متأسفانه در بینش سیاسی - تاریخی ایرانیان، چنین القاء و تبلیغ می‌شد که تبار انسان‌ها نمایانگر هویت آنان بوده و ارزش انسان‌ها نه در قابلیت‌های فردی که در هویت نژادی آنان تعریف می‌شود. خصوصیات ذاتی - ارثی تعیین‌کننده رفتار انسانی است، نژادی بر نژاد دیگر برتری دارد و در نهایت این که سیاست و حکومت مختص برخی از نژادها و خاندان‌ها است.

۴. باستان‌گرایی: تاریخ ایران دوره‌ی میانه اسلامی، بیانگر این واقعیت است که ایرانیان مسلمان به‌رغم پذیرش دین اسلام و سعی بر تطابق با تعالیم آن، لیکن به دوره‌ی باستانی خود نیز به دیده‌ی احترام و تحسین می‌نگریستند.^۲ این امر نخست، به مساله استمرار تاریخی و فرهنگی ایران زمین باز می‌گردد. آنان بسان دیگر اقوام یا ملل جهان، علایق و سلیقه و در یک کلمه جهان‌بینی و هویت خاص خود را دارند؛ بنابراین، به سختی می‌توانند از تاریخ و جلوه‌های فرهنگی خود دست بکشند و در سلک قوم و یا فرهنگ دیگر درآیند. علاوه بر این، در روانشناسی اجتماعی ایرانیان تلاش برای رجعت به ادوار خوب گذشته - به عنوان حسی آرمانی - همواره مطرح است. علاقه و تعصب نسبت به فرهنگ، مفاهیم و ارزش‌های کهن و سعی بر بیان آن در شکل و قالبی جدید، از خصوصیات فرهنگی - تمدنی آنان بوده که در مقطع مورد اشاره نیز تبلور یافته است.^۳ بنابراین باستان‌گرایی و تلاش بر احیای جلوه‌های شگفت‌انگیز باستانی ایران، در ابعاد مختلف یکی از خصیصه‌های این دوره از تاریخ ایران است.^۴ نتیجه آن که جامعه ایرانی این دوره پیوند

۱. البته نایبستی در این مساله توجه امویان و عباسیان به مقوله نژاد و نیز موروثی کردن خلافت را به عنوان یکی از عوامل موثر نادیده انگاشت.

۲. به همین دلیل، ابن عبری در ذیل پرداخت به نسب بویه‌یان، انتساب به ساسانیان را «یک نسب اصیل و رگ و ریشه‌داری در فارس» می‌داند؛ تاریخ مختصرالدول، ص ۲۲۶.

۳. نک: سیدجواد طباطبایی، (۱۳۹۰)، *خواجه نظام‌الملک طوسی*، تهران: نگاه معاصر، ص ۷۵-۷۱؛ میانی تاریخ اجتماعی ایران، صص ۲۶۴-۲۴۰-۲۲۶.

4. Bosworth C. E. (1973), the heritage of rulership in early Islamic iran and the search for dynastic connections with the past. Iran. V.11. p.51-62.

هر صاحب قدرتی را با عهد باستانی ایران و شخصیت‌های ممتاز آن به دیده‌ی تحسین می‌نگرد و آن را یکی از شرایط اساسی سلطنت در منظر همگان می‌شمارد.^۱ رویکرد باستان‌گرایانه و آرمان‌احیای اشرافیت ایران - به هر دلیلی - موجب گردید تا جلوه‌های باستانی ایران، به ویژه از دوره‌ی ساسانی - در ابعاد و زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اداری، هنری، معماری و... بار دیگر احیاء شود. برخی از سلاطین این مقطع، ذاتا به دوره باستانی ایران و جلوه‌های آن علاقمند بودند و به دیده احترام می‌نگریستند. رویکرد ایرانی عضدالدوله در اتخاذ لقب «امیر عادل»، «شاهنشاه»، استفاده از «تاج» و نیز احیای سنت قدیم شاهنشاهی ساسانی، می‌تواند مویذ این امر باشد.^۲ اکثر آنان همچون طاهریان به نژاد ایرانی خود افتخار می‌کردند. در هر صورت، اندیشه بازگرداندن پادشاهی قدیم ایرانی در حکومت‌هایی چون سامانیان و زیاریان یا افرادی مانند مرداویج که خود را شاهنشاه تازه تولد یافته ساسانی می‌دانست، وجود داشت.^۳ اصالت ایرانی برخی از این حکومت‌ها، آرمان‌های ملی ایرانی، مقابله با عصبیت عرب‌ها و تحقیر غیر عرب، تحریک حس ملیت پرستی مردم ایران با بیدار کردن غرور قومی آنان و در نتیجه استقلال ملی با پشتوانه‌های مردمی، بیانگر رویکرد آنان به دوره باستانی ایران بود، که خود می‌توانست در جذب باستان‌گرایان ایرانی موثر واقع شود.

مساله باستان‌گرایی حتی در خصوص حکومت‌های ترک این دوره از تاریخ ایران، نیز صادق است. ترکانی چون سلجوقیان برای کسب مشروعیت ملی که فاقد آن بودند، به پیروی از باورهای کهن ایران باستان و در زمینه‌های مختلف روی آوردند و حتی خود در ترویج و تبلیغ آن موثر واقع شدند. شاید به همین علت است که از دوره آنان می‌توان به عصر بازتولید امپراتوری ساسانی یاد کرد، البته نبایستی جذابیت تمدنی ایران، در کنار حضور کارگزاران و مشاوران دانشمند ایرانی را در ایجاد چنین حسی نسبت به فرهنگ و تمدن ایرانی بی‌تاثیر دانست.

پیشتر از آن و در خصوص سامانیان، باید گفت، که بی‌تردید در سیاست نسب‌سازی سامانیان و نسبت دادن آنان به دوره باستانی ایران و چهره‌های ممتاز آن، دقت‌ها و

۱. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. جوئل کرم، (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، صص ۸۵-۸۳.

۳. همان، ص ۸۳.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۴۷

ظرافت‌های لازم لحاظ شده است.^۱ آنان دارای جایگاه دهقانی بودند و دهقانان از قرون نخستین اسلامی، به عنوان حافظان و پاسداران فرهنگ و رسوم کهن ایرانی محسوب می‌شدند.^۲ از همه مهم‌تر، تاریخ تحولات فرهنگی - اجتماعی این دوره از تاریخ ایران، حکایت از باستان‌باوری آنان و اهتمام جدی‌اشان به احیای میراث کهن ایرانی دارد. همه‌ی این بسترها و اقدامات، نه تنها در رفع ابهامات و نگاه تردیدآمیز نسبت به نسب آل سامان - به‌رغم عرب‌گرایی استراتژیک - موثر بود، بلکه نگاه و اعتقاد عمیقی را نسبت به پیشینه‌ی تفاخرآمیزشان - به‌رغم جعلی بودن - به وجود می‌آورد.^۳ علاوه بر عوامل پیش‌گفته، نایستی از سیاست نژادپرستانه اعراب اموی و عباسی و در نتیجه، تلاش عنصر ایرانی بر احیای هویت باستانی خود، در قالب نهضت شعوبیه که تا حدود قرن پنجم هجری تداوم یافت، غفلت کرد. جریان شعوبیه برای انتساب سلسله‌های ایرانی همچون طاهریان به پادشاهان باستانی و اساساً رجوع به نسب و ملیت ایرانی و نیز قطع وابستگی با اعراب، سعی می‌کرد برای آنان پایگاهی باستانی و ایرانی با اصالت خانوادگی بالا جستجو کند.^۴ لذا ایرانیان در برابر تفاخرجویی عرب، تفاخر به نژاد ایرانی، مباحثات به پادشاهان و تاریخ شاهنشاهی را مطرح ساخت تا حقارت خود را بشوید و به ابزار و وسائلی که عیناً خلافت عباسی بدان متشبه شده بود، به رویارویی آنان شتافت.^۵ نتیجه آن‌که با توجه به این مفهوم بنیادین اندیشه سیاسی ایران باستان، که شاه آرمانی دارای فره‌ایزدی است؛ یعنی برگزیده خداست، جعل نسب و انتساب به ایران باستان می‌توانسته است یکی از عرصه‌های انکارناپذیر اثبات مشروعیت‌یابی باشد.

۱. البته از سلسله‌ی دانشمندان و اهل علمی چون سامانیان چنین اقدامی نمی‌تواند به دور از انتظار باشد.
۲. نک: احمد تفضلی، «نقش سیاسی - اجتماعی و فرهنگی دهقانان در سده‌های نخستین دوران اسلامی»، ایران‌نامه، ۱۳۷۶-۱۳۷۵، ش ۶۰.
۳. تاریخ سامانیان، ص ۱۲۲-۱۲۰؛ فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ص ۲۹.
۴. نک: تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، ص ۶۴-۶۵.
۵. حسینعلی ممتحن، (۱۳۶۸)، نهضت شعوبیه، تهران: باورداران، ص ۲۸۵؛ عزت‌الله رادمثن، (۱۳۷۰)، نظریه‌های نژادی تاریخ، تهران: کویر، ص ۲۱۷؛ Ibid, p.507.

نتیجه

بررسی در نسب و سیاست نسب سازی حکومت‌ها در سده‌های میانه تاریخ ایران، به این نتیجه رهنمون خواهد شد، که سیطره‌ی بینش تبارگرایانه در کنار دعاوی مربوط، مبنی بر موعود بودن قدرت‌ها، از مباحث کلیدی در مقطع مورد اشاره است. این مقوله، به عنوان یکی از دغدغه‌های اساسی حکومت‌ها در راستای کسب مشروعیت و با توجه به بحران‌های مشروعیتی، واکنش به تحقیر عباسیان و علویان، ایجاد موازنه در مقابل دودمان‌های صاحب تبار، یکی از اولویت‌های اصلی سیاست حکومتی بوده که خود از بینش سیاسی جامعه ایرانی و نیز رویکرد باستان‌گرایانه حکایت دارد. در خصوص علت مرجعیت تباری دوره اسطوره‌ای و باستانی ایران نیز می‌باید به نگرش مثبت اذهان جامعه ایرانی نسبت به برخی از چهره‌های این مقطع و نقش ممتاز و تحول آفرین آنان در عرصه‌های مختلف و تبدیل شدن آنان به نمادهای هویتی اشاره کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- آقسرایبی، محمود بن محمد، (۱۳۶۲)، تاریخ سلاجقه، تهران: اساطیر.
- آموزگار، ژاله، (۱۳۷۲)، تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- ابراهیم پورداود (به کوشش)، (۱۳۸۰)، یسنا، تهران: اساطیر.
- _____، (۱۳۷۷)، یشتها، ج ۱، ۲، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۵۰)، الکامل، ج ۱۰، ۱۳، ترجمه عباس خلیلی، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- _____، (۱۳۵۲)، کامل، ج ۱۹، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: شرکت سهامی.
- _____، (۱۳۸۲)، کامل ج ۱۱، ترجمه حمیدرضا آژیر، تهران: اساطیر.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۱۲/۱۹۹۲)، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱۴-۱۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلکان، (۱۳۸۱)، منظرالانسان، ج ۱، ۳، ترجمه احمد بن محمد السنجرى، ارومیه: دانشگاه ارومیه.
- ابن طقفی، محمد بن علی، (۱۳۶۰)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج، (۱۳۶۴)، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج پور- حشمت الله ریاضی، تهران: اطلاعات.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۰۸/۱۹۸۸)، العبر، ج ۳، بیروت: دارالفکر.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۶۴)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه، (۱۳۶۷)، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- اکبری، امیر، (۱۳۸۴)، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، تهران: سمت.
- بارتولد، و. و. (۱۳۷۶)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- باستانی پاریزی، ابراهیم، (۱۳۷۷)، یعقوب لیث، تهران: علم.
- باسورث، ک. ا. (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی، (۱۳۷۲)، تاریخنامه طبری، ج ۳، تصحیح محمد روشن، تهران: البرز.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی، (۲۵۳۶)، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بیات، عزیزالله، (۱۳۷۰)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیتنام، دیوید، (۱۳۸۲)، مشروع سازی قدرت، ترجمه محمد عابدی، یزد: دانشگاه یزد.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۵۲)، ترجمه آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.

۵۰ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۴

- بیهقی، ابوالفضل محمد، (۱۳۷۰)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: خواجه.
- پروکویوس، (۱۳۸۲)، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- پرویز، عباس، (بی تا)، دیالمه و غزنویان، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۵)، تاریخ ایران باستان، ج ۴، تهران: دنیای کتاب.
- تنوی، قاضی احمد - قزوینی، آصف خان، (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- تفضلی، احمد، (۱۳۶۴)، مینوی خرد، تهران: توس.
- ثعالی، عبدالملک بن محمد، (۱۹۰۰)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش ه. زنتبرگ، پاریس: بی نا.
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۸)، تاریخ ایران اسلامی از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- جوزجانی، منہاج سراج، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، ج ۱، ۲، تهران: دنیای کتاب.
- حسینی، علی بن ناصر، (۱۳۸۰)، زبده التواریخ، ترجمه رمضانعلی روح اللهی، تهران: شاهسون بغدادی.
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۷۲)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلام، تهران: بهیانی.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۹۹۵)، معجم البلدان، ج ۳، بیروت: دارصادر.
- خضری، احمد رضا، (۱۳۸۸)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت.
- خواندمیر، غیاث الدین، (۱۳۳۲)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ج ۲، تهران: خیام.
- دینوری، ابوحنیفه احمد، (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رادمنش، عزت الله، (۱۳۷۰)، نظریه‌های نژادی تاریخ، تهران: کویر.
- رحیملو، یوسف، «نگاهی به مساله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد، ش ۴-۳، ۱۳۶۹، صص ۶۱۱-۵۹۴.
- رستم وندی، تقی، (۱۳۸۸)، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران: امیرکبیر.
- رنجبر، ابراهیم، «افراسیاب، مظهر خشم و شهوت در شاهنامه»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، ش ۲۱، پاییز ۱۳۸۷، صص ۶۸-۴۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- _____، (۱۳۳۰)، دو قرن سکوت، تهران: بی نا.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون.
- سمعانی، یوسعید عبدالکریم، (۱۳۸۲/۱۹۶۲)، الانساب، ج ۷، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
- سیستانی، ملک شاه حسین، (۱۳۸۳)، احیاء الملوک: تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- شاهسون، پریچهر- عمویی، حامد، «اسطوره‌شناسی در ایران باستان»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ش ۸، ۱۳۸۸، صص ۵۸-۵.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی، (۱۳۷۶)، مجمع الانساب، تهران: امیرکبیر.
- شعبانی، رضا، (۱۳۸۶)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس.

نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها ۵۱

- صفا، ذبیح الله، (۱۳۳۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: ابن سینا.
- طاهری، محمد - مؤمنی ثانی، محمد، «بررسی و تحلیل ویژگی‌های حماسی داستان بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال پنجم، ش اول، بهار ۱۳۹۰، صص ۱۹۶-۱۷۵.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۹۰)، *خواجیه نظام الملک طوسی گفتار در تداوم فرهنگی*، تهران: نگاه معاصر.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۸)، *تاریخ طبری*، ج ۱، ۲، ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عنصرالمعالی، کیکاووس، (۱۳۹۰)، *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمد بن محمد، (۱۳۸۶)، *احیاء علوم الدین*، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۸۷)، «سامانیان»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۳)، *شاهنامه فردوسی*، ج ۱، ۳، تصحیح ژول مل، تهران: سخن.
- فرنیغ دادگی، بندهشن، (۱۳۸۰)، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- فریدون بدره‌ای، (به کوشش)، (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی*، تهران: باز.
- فقیهی، علی اصغر، (۱۳۶۵)، *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، تهران: صبا.
- فیرحی، داود، (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نی.
- قزوینی رازی، عبد الجلیل بن ابوالحسین، (۱۳۵۸)، *تقض*، تحقیق جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
- کرمر، جوئل، (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی.
- کریستن سن، آرتور، (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- _____، (۱۳۶۳)، *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار*، ج ۱، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: نشر نو.
- کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد، (۱۳۷۳)، *سلجوقیان و غز در کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: صفا.
- گردیزی، ابوسعید بن ضحاک، (۱۳۶۳)، *زین‌الخبار*، تهران: دنیای کتاب.
- ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۳)، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.
- مرعشی، ظهیرالدین، (۱۳۶۸)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تهران: شرق.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۷)، *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن الحسین، (بی تا)، *التنبيه و الانسراف*، القاهرة: دارالساوی.
- _____، (۱۳۴۴)، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____، (۱۳۷۰)، *اخبار الزمان*، ترجمه کریم زمانی، تهران: اطلاعات.

۵۲ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۴

- مسکویه رازی، ابوعلی، (۱۳۷۶)، تجارب الامم، جلد ۶، ۱، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد، (۱۴۱۱/۱۹۹۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، قاهره: مکتبه مدبولی.
- _____، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ج ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ج ۲، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- ملک الشعراء بهار (به کوشش)، (۱۳۶۶)، تاریخ سیستان، تهران: پدیده خاور.
- _____، (۱۳۸۳)، مجمل التواریخ والقصص، تهران: دنیای کتاب.
- ممتحن، حسینعلی، (۱۳۶۸)، نهضت شعوبیه، تهران: باورداران.
- منتجب الدین بدیع، علی بن احمد، (۱۳۸۴)، عتبه الکتبه، تصحیح اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، (بی تا)، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، تصحیح میرجلال حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
- منصور صفت گل (به کوشش)، (۱۳۸۶)، شجره الملوک تاریخ منظوم سیستان، تهران: میراث مکتوب.
- مؤید ثابتی، سید علی، (۱۳۴۶)، اسناد و نامه های تاریخی، تهران: طهوری.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، (۱۳۸۰)، تاریخ روضه الصفا، ج ۶، تهران: اساطیر.
- ناجی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: امیرکبیر.
- ناصری راد، مصطفی، باورهای سیاسی در تاریخ ایران، پایان نامه دکتری، به راهنمایی دکتر الهییار خلعتیری، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، ۱۳۸۴.
- نرشخی، محمد بن جعفر، (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه محمد بن نصر قباوی، تهران: توس.
- نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، (بی تا)، اخلاق ناصری، تهران: علمیه اسلامیه.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر، (۱۳۸۵)، چهارمقاله، تصحیح محمد قزوینی، تهران: جامی.
- نفیسی، سعید، (۱۳۸۶)، تاریخ خاندان طاهری، تهران: اساطیر.
- نولدکه، تئودور، (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- هروی، جواد، (۱۳۸۰)، تاریخ سامانیان، تهران: امیرکبیر.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۹۰)، «مشروعیت و جانشینی در تاریخ ایران»، ایران: جامعه کوتاه مدت، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۶۶)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینکرد سوم، (۱۳۸۳)، ترجمه فریدون فضیلت، تهران: مهرآیین.